اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض کردیم مرحوم شیخ درباره‌ی قصد مالک وارد بحث شدند و توضیحات را عرض کردیم دیگر حالا تکرار نمی‌کنیم بیشترش تکرار است. آن وقت از فروعی که ذکر کرد من باع مال نفسه عن غیره فلا اشکال فی عدم وقوعه عن غیره والظاهر وقوع عن البایع ، این هم توضیحاتش گذشت، بنا نداریم کل عبارات ایشان را بخوانیم صفحه‌ی 301 به بعد .**

**بعد ایشان یک احتمال دادند که این اصلا مثل بعتک بلا ثمن کلا باطل باشد لکن ایشان می‌گویند نه این باطل نیست. آن وقت این مثالی را که علامه گفته که قال المالک للمرتهن بعه لنفسک کسی به حساب مالک یک خانه‌ای است رهن داده به شخصی عرض کردیم هر عقدی یک حقیقتی دارد حقیقت رهن استیثاق است، وثیقه، وثیقه گرفتن است، آن نکته‌ی اصلی در باب رهن وثیقه بودن است که اگر این شخص پولش را نداد بتواند آن رهن را بفروشد حالا اگر آن مالک گفت بعه لنفسک ایشان گفته علامه که این باطل است چون اگر فروخت لنفسه نمی‌شود، می‌فروشد برای مالک.**

**ایشان می‌فرمایند که این اقوی صحت است این هم توضیحاتش را عرض کردیم این بعه لنفسک را اگر به این معنا بگیریم چون اینها یک بحثی دارند که کلام را حتی المقدور بتوانیم صحیح بکنیم این اولی است به اینکه بگوییم کلام لغو است باطل است کلا باطل است. بعه لنفسک یعنی من که مالک هستم تو را وکیل کردم که این خانه را بفروشی بعد به عنوان آن وثیقه‌ی دینت او را برای خودت برداری این بعه لنفسک منحل می‌شود در حقیقت به این نکته وکیل هستی که بفروشی و بعد هم می‌توانی بعد از اینکه فروختی پول من را که ملک من است تو به عنوان دینت برداری .**

**ایشان می‌گوید : لکن الاقوی صحة المعاملة ، واما حکمه ببطلان البیع فی مثال الرهن واشتراء الطعام، یکی دیگر، فمرادهم عدم وقوعه للمخاطب، لا ان مخاطب اذا قال بعته لنفسی ، اشتریته لنفسی لم یقع لمالکه اذا اجاز. خوب بالجمله .**

**علی ای حال بحث را مختصر بکنیم وبالجمله حکمهم بصحة بیع الفضولی وشرائه لنفسه ووقوعه للمالک یدل علی عدم تاثیر قصده وقوع البیع لغیر المالک، بعد هم باز مورد دیگری گفتند چون طولانی شد این مثال‌هایی است که ایشان در اینجا می‌زنند، دیگر این بحث را به همین مقدار ختمش می‌کنیم.**

**بحث بعدی که ایشان فرمودند که آن دفعه هم متعرض شدیم ، ومن شرائط المتعاقدین الاختیار، مراد از اختیار در اینجا آن قصدی که برای معامله در نظر گرفته شده آن پشتوانه‌ی قصد اختیاری ایشان باشد، عرض کردیم کلمه‌ی اختیار در لغت عرب اساسا به معنای انتخاب خیر است. حتی خیار هم معنایش همین است لکن الان اختیار را به معنای آزادی اراده می‌گیرند. جبر و اختیار .**

**پس اینجا مراد از اختیار این است یعنی با آزادی خودش این راه را انتخاب کرده نه اینکه کسی نیروی خارجی او را وادار کرده است. ولذا می‌گوید والمراد به القصد الی وقوع مضمون العقد این قصد به مضمون عقد همان بحثی بود که سابق کردیم این تکرار است اینجا مراد اختیار نیست، خیال نکنید که الاختیار القصد الی وقوع مضمون العقد ، این که همان قصد است، عن طیب نفس این اختیار است.**

**پس قصد به مضمون عقد یک عن طیب نفس اختیار می‌شود، این قصد معتبر است. این در بحث سوم گذشت، این قصد باید به طیب نفس باشد این بحث چهارم است، روشن شد؟**

**این قصدی که انجام می‌دهد که مثلا معامله را انجام بدهد ، عرض کردم هر معامله‌ای یک مضمونی دارد در مقابل کراهت و عدم طیب نفس حالا توضیحاتش بعد خواهد آمد لا الاختیار فی مقابل الجبر، نه مقابل جبر هم شامل می‌شود فرق نمی‌کند. ویدل علیه قبل الاجماع که توضیحش را هم سابقا عرض کردیم قوله تعالی : الا ان تکون تجارة عن تراض ، عرض شد کرارا مرارا در این بحث‌ها اصطلاح تجارت را الان گاهی اوقات در خصوص تجارت خارجی به کار می‌برند. در اقتصاد یک مکتبی هست مکتب اصالة التجارة ، تجارت آنها خارجی است، ما اصطلاحا امروز در ایران می‌گوییم صادرات، تاکید اقتصاد بر صادرات ، اینها معتقدند حالا یک شرحی دارد در محل خودش که گاهی اوقات مثلا اقتصاد یک جوری بوده که رواج اقتصاد و رشد اقتصادی را به توسعه‌ی صادرات می‌دانستند اصلا این خودش یک مکتبی است در اقتصاد که اصل را بر صادرات بگذارند.**

**و طبعا می‌دانید شما در هر رشته‌ای وقتی که یک مطلب اصل می‌شود روی آثارش حساب می‌کنند دیگر حالا ما نمی‌خواهیم وارد آن بحث بشویم. گاهی هم تجارت در زمان ما الان به معنای تجارت کلی است، یعنی کلی می‌خرد، کلی می‌فروشد، ما الان تاجر را غالبا به این می‌گوییم، این معنای دوم.**

**معنای سوم تجارت مطلق خرید و فروش است، ولو بقال، تجارت یعنی خرید و فروش حالا کلی باشد یا جزئی باشد در این جهتش فرق نمی‌کند، این تجارتی که در اینجا آمده مراد این معناست، مثلا کتاب متاجر که مرحوم شهید اول دارد در لمه مرادش این معناست. مطلق خرید و فروش کلی باشد یا جزئی باشد در این جهت فرقی نمی‌کند.**

**در این جا صدر آیه را ایشان نیاورده مرحوم شیخ فقط الا ان تکون تجارة عن تراض را آورده صدر آیه لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض، این محل شاهد را همین تجارة عن تراض آورده و عرض کردیم بعضی این جور فهمیدند که هر وقت تراضی باشد تجارت است. این جور فهمیدند و مهم این است که یا مهم این است که در خرید و فروش فقط تراضی باشد به قول آقایان به اطلاقش تمسک کردند.**

**نقل شده از بعضی از بزرگان که بیع مجهول اشکال ندارد چون تجارت، فرض کنید یک مقدار گندم گذاشته آنجا مثلا می‌گوید اینها را فروختم صد تومان وزن هم نمی‌کند بنا بر مشهور این معامله باطل است چون باید علم به وزن داشته باشد. اما بعضی گفتند اشکال ندارد تمسکا به اطلاق تجارة عن تراض ، اولا آن معنا که مهم تراضی است آن که خلاف ظاهر است انصافا، اینجا ظاهرش این است که تجارت محقق شود نه اینکه هر تراضی تجارت است این مرادش این نیست که آن اگر باشد آن جور معنا بکنند همان بحثی که کرارا مطرح کردند عقود رضائی و عقود شکلی بعضی می‌خواهند مثلا از این تصور بکنند عقود رضائی مطلقا درست است هر جور رضایت شد می‌خواهد شکلش بیع باشد اجاره باشد مخلوط از هر دو باشد نصفش بیع باشد نصفش اجاره باشد نصفش قرض باشد نصفش رهن باشد ، هیچ مشکل ندارد درست است، این خلاف ظاهر است این که جدا خلاف است.**

**و اما تجارة عن تراض این که تراضی دخیل دارد این ظاهرش همان حرفی است که آن آقا زده کلامی که در این جا هست این است که این تجارة عن تراض تقیید خورده به سنت رسول الله نهی النبی عن بیع الغرر ، یعنی تجارت از تراض را پیغمبر فرمود مطلق تراضی قبول نمی‌شود باید آن معامله غرری نباشد، عرض کردیم غرر را معنا کردند به معنای حیله غرر را معنا کردند به معنای جهل غرر را معنا کردند به معنای اینکه خطرآفرین به اصطلاح امروزی ها می‌گویند معامله‌ای که ریسک دارد. این را معنا کردند و عرض کردیم مرحوم نائینی قدس الله نفسه می‌گوید هر سه معنا در غرر درست است راست هم می‌گوید خیلی لطیف است تعبیر ایشان.**

**غرر هم جهل است، هم حیله و خدعه هم خطر است آن وقت به این صورت غرر اساسا جهالت است، جهالت زمینه می‌شود برای فریب و خدعه وقتی آدم جاهل بود سرش را کلاه می‌گذارند این خدعه برای جهل است وقتی هم که سرش را کلاه گذاشتند خدعه در معرض خطر قررا می‌گیرد. لذا می‌گوید این سه تا عنا طولی هستند، یک اصطلاحی دارند که اگر یک مطلب طولی بود هر سه می‌شود اراده کرد، هم به معنای جهل باشد، هم به معنای خدعه باشد هم به معنای خطر باشد. تنبه لطیفی است انصافا معنای قشنگی است.**

**علی ای حال این آیه‌ی مبارکه دلالت می‌کند تجارت واقع بشود لکن این تجارت عن تراض باشد دو طرف بایع و مشتری هر دو راضی باشند. عرض کنم خدمتتان که در کتب فقه ما زیاد الان متعارف است و الا مثلا معنای اکل مال به باطل این از قبیل اکل مال به باطل است، عرض کردیم ما در قرآن اکل مال به باطل نداریم، اشتباه نشود.**

**ما دو مورد در قرآن داریم اکل مال بینکم اینها کلمه‌ی بینکم را ندیدند مثل اینکه، لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل یک دفعه اکل مال بالباطل است یک دفعه نه این کلمه‌ی بینکم آمده بینکم یعنی در روابط اجتماعی در داد و ستد اجتماعی در گرفتن و دادن اجتماعی ، بینکم به این معناست ، اکل مال به باطل خود مال است کار ندارد به حالت اجتماعی مثلا در قرآن داریم ولا علیکم ان تاکلوا من بیوتکم، ببینید تاکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم، مشکل ندارد شما از بیوت خودتان بخورید، البته این شاید تعجب آور باشد بیوتکم یعنی چون انسان از خانه‌ی خودش می‌خورد، گفته شده بیوتکم یعنی بیوت ابنائکم ، خانه‌ی فرزند مثل انت ومالک لابیک هست خانه‌ی فرزند را خانه‌ی خودش حساب کرده است. ان تاکلوا من بیوتکم، یعنی بیوت ابنائکم وبیوت آبائکم والی آخر آیات مبارکه.**

**دقت کنید آنجا تاکلوا من بیوتکم ، اما اینجا لا تاکلوا بینکم، ما در قرآن دو مورد داریم لا تاکلوا بینکم در دو آیه‌ی مبارکه کلمه‌ی بینکم درش هست. مثلا ولا تاکلوا الربا اضعافا مضاعفه آنجا به خود ربا خورده ، اما آن که درش بینکم است دو تاست یکی در سوره‌ی بقره است لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوا بها الی الحکام، رشوه‌هایی که به حکام، دلو در لغت عرب خود رشوه هم همینطور است، آن طنابی را که می‌رود داخل چاه رشوه می‌گویند، رشی متحرک، آن وقت دلو، تدلوا وسیله قرار بدهید این اموال را برای حکام . تدلوا بها یعنی مثل دلوی که در چاه می‌اندازید با این اموالتان به حکام، حالا حکام گفته شده امراء گفته شده قضات.**

**آن وقت بنای علمای این است که اگر پولی را به قاضی داد که حکم را عوض کند رشوه است اگر پولی را به غیر قاضی که الان متعارف است در ادارات می‌رود پول می‌دهد معروف این است که این رشوه نیست، رشوه در خصوص قضاوت است. در غیر قضاوت رشوه نیست، حالا گفته شده مگر آیه‌ی مبارکه.**

**ببینید یک امر اجتماعی است خوب دقت کنید در عبارات فقهاء این یکی از اشتباهاتی است که بر السنه‌ی فقهای ما الی ما شاء الله جاری شده است. من مصادیق اکل مال بالباطل ولذا محل کلام شده که اکل مال به باطل آیا مراد این است که سبب باطل باشد مثلا معامله‌ی ربوی یا باطل به ازاء باطل مثلا صد هزار تومان بدهد به ازاء یک سوسک به ازاء باطل .**

**لکن اگر این مطلبی است که ما عرض کردیم این ناظر می‌شود به اسباب اصلا ناظر نمی‌شود به ازاء اما اکل مال به باطل هر دو را شامل می‌شود. و هر دو آیه اینجا هم نوشته سوره‌ی نساء آیه‌ی 29 ، هم در سوره‌ی نساء هم در سوره‌ی بقره هر دو لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل است.**

**یک آیه است لکن در سوره‌ی بقره وتدلوا بها الی الحکام در سوره‌ی نساء الا ان تکون تجارة عن تراض، این فقط در سوره‌ی نساء الا ان تکون تجارة در سوره‌ی بقره این نیست و در هر دو سوره کانما مراد لا تاکلوا اموالکم بینکم یعنی مال را در روابط اجتماعی در قراردادهای اجتماعی، لا تاکلوا اموالکم بینکم در اینجا کلمه‌ی بینکم آمده غیر از آن تاکلوا من بیوتکم ، بیوت آبائکم غیر از آن است. لا تاکلوا اضعافا مضاعفة آنجا خود ربا را دارد .آن هم یک آثاری در بحث ربا دارد که الان نمی‌خواهم واردش بشوم.**

**دقت فرمودید چه می‌خواهم عرض کنم، لذا انصافش این تعبیر اکل مال به باطل نه اکل مال بین الناس به روابط اجتماعی به باطل مراد باید آن باشد نه مطلق اکل مال به باطل ، اینکه لا تاکلوا الاموال بالباطل ما نداریم. بینکم درش دارد، در هر دو آیه‌ی مبارکه کلمه‌ی بینکم آمده که اشاره‌ی به این هست که در این قراردادهای اجتماعی که انجام داده می‌شود. این هم راجع به آیه‌ی مبارکه توضیح مختصری راجع به آیه‌ی مبارکه.**

**یکی از حضار : وتدلوا بها الی الحکام آیه‌ی قبلی است ، این در مورد معاملات نمی‌شود ظاهرش**

**آیت الله مددی : چرا ؟ پول می‌دهد به قاضی برای اینکه به نفعش حکم بکند خوب این هم جزو روابط اجتماعی است. پول دادن به قاضی برای اینکه به نفعتان حکم بکند این جزو اکل مال بینکم به باطل است ببینید بینکم.**

**یکی از حضار : مال مردم را نخورید و قسمتی هم بدهید به پادشاه بگویید من**

**آیت الله مددی : نه بین مردم نخورند لا تاکلوا اموالکم بینکم ، ببینید نگفت اموال غیرکم خودتان بین خودتان مالی که بین خودتان، چون شما دارید فرض کنید این کتاب را می‌دهید در مقابل یک چیز معینی یعنی یک نوع داد و ستد اجتماعی هست یک نوع رابطه‌ی اجتماعی هست، نگفت لا تاکلوا اموالکم بالباطل یا اموال غیرکم نه اموالکم بینکم این معنای اموالکم وبینکم به هم مرتبط است. اموالی که داریم، نه اینکه چون اینجا لا تاکلوا اموالکم مثلا بگوید شما که فروختید من که فروختم به شما این لا تاکلوا باید اینطور بگوییم آن مشتری در مال من دخالت می‌کند، من در مال او دخالت می‌کنم این کلمه‌ی اموالکم که آمده با اینکه بعضی هایش اموال طرف مقابل است مراد اموالکم بینکم ، این اموالی که بین شما جابجا می‌شود این به باطل نباشد.**

**یکی از باطل‌هایش رشوه دادن به قاضی است و آن که از باطل خارجش می‌کند باز تجارة عن تراض آن تجارت از تراضی است به اصطلاح .**

**یکی از حضار : حاج آقا یکی از این سبب‌های باطل هم سببی که است که مثلا مثمنی درش باشد این هم یک سبب باطل است دیگر من یک میلیون دادم به او سودش را گرفتم این معامله ممکن است ما انجام بدهیم ولی از نظر قانون گذار باطل است می‌شود اکل ما بیننا بالباطل .**

**آیت الله مددی : خوب من همین را می‌گویم، به عنوان اکل بیننا نه به عنوان اینکه به اصطلاح در مقابل باطل قرار گرفته است. چون خود عقد باطل است.**

**وقوله علیه السلام لا یحل مال امراء مسلم الا عن طیب نفسه، ظاهرا سابقا متعرضش شدیم خیلی وقت پیش شاید پارسال پیارسال بود قبل از کرونا که این متون این روایت مقداری اشکال دارد. وقوله علیه السلام فی الخبر المتفق علیه البته احتیاج به همانطوری که ایشان فرمود قبل از اجماع اصلا سیره‌ی عقلاء هست آن قصدی را که می‌گویند معامله قوامش به قصد است آن قصد باید واقعا اختیاری انسان باشد. آن قصد اگر بدون اختیار باشد ارزشی ندارد، احتیاجی به این اجماع و آیات مبارکه نداریم .**

**فی الخبر المتفق علیه بین المسلمین این هم تازگی شرح دادیم که کم لطفی مرحوم شیخ انصاری است قدس الله نفسه، این خبر متفق علیه نیست بین مسلمین، رفع تسعة اشیاء یا ستة این خبر تسعة یا ستة منحصرا نزد شیعه است نزد اهل سنت نیست ، بله خبر ثلاثة مشهور بین اهل سنت هست، رفع عن امتی ثلاثة حالا یا با ثلاثة یا بدون ثلاثة این هست و عرض کردیم باز هم متفق علیه که ایشان فرمود می‌خواهد بگوید سندش معتبر است نه، عده‌ای از بزرگان اهل سنت مثل بخاری مسلم آن را صحیح نمی‌دانند حتی همان خبر ثلاثی را صحیح نمی‌دانند، حدیث رفع.**

**این بحث اشاره‌ای به سند حدیث که ایشان فرمودند وظاهره وان کان رفع المؤاخذه ، همان اشکالاتی که مرحوم شیخ دارند که مراد عقوبت است و اینهاست بعد ایشان می‌فرمایند این را هم خواندیم استشهاد امام به این روایت که توضیحاتش هم گذشت و عرض کردیم این ظاهره که مرحوم شیخ فرمودند در کتب اصول به طور متعارف در بحث مجمل و مبین دارند آقایان آنجا نگاه کنند در یکی از بحث‌های مجمل و مبین این است که آیا حدیث رفع ظاهر در چیست ؟ که ایشان می‌گوید رفع مؤاخذه یا عقوبت در رسائل .**

**ففی صحیحة بزنطی عن ابی الحسن، عرض کردم روایت انصافا مشکل دارد و ما هم هنوز نمی‌دانیم چه بوده فقط آنچه که الان ما می‌توانیم تقریبا به آن قائل بشویم چون این روایت فعلا در کتبی که در اختیار ما بوده در کتاب محاسن برقی آمده ، کتاب محاسن برقی هم نسخش مختلف بوده این سند که صحیح است صحیح اعلائی هم است اصلا ولو برقی تضعیف مائی شده اما بزنطی و صفوان که صحیح اعلائی به استثناء خود برقی .**

**آیا واقعا در بعضی از نسخ کتاب بوده نمی‌دانیم الان اینها مباحث فهرستی است که کرارا عرض کردیم، چون می‌گویند محاس زید فیه ونقص آیا این در بعضی از نسخ محاسن بوده الان دقیقا نمی‌توانیم چیزی بگوییم لکن آنچه که الان می‌بینیم علنا مرحوم کلینی این حدیث را با این سند واضح نیاورده بعد از این شیخ صدوق هم نیاورده مرحوم شیخ طوسی هم نیاورده اصولا فعلا نزد ما منحصر در همین کتاب محاسن است. تا قرن یازدهم در آن زمان عرض کردم کتابی به نام نوادر پیدا شد که مرحوم صاحب وسائل اسمش را نوادر احمد اشعری گذاشت نوادر به اسم نوادر احمد اشعری و نسخه‌ای هم که در اختیارش بود نسخه‌ی مثلا هزار و هفتاد می‌گویند تاریخ کتابته هزار و هشتاد ، هفتاد، هفت سال بعد هم استنساخ کرده این نسخه‌ای که الان به اسم نوادر چاپ کردند اخیرا، اخیرا یعنی سی چهل سال قبل در قم همان نسخه‌ی صاحب وسائل است که در کتابخانه‌ی مرحوم آقای حکیم در نجف است من دیدم آن را خود نسخه را از همان ایام نجف تصویرش را دیده بودم در آن جا هم این آمده و الا تا قرن یازدهم یک مصدر برایش بود از قرن یازدهم یک مصدر دیگر هم به آن اضافه شد و آن هم کتاب نوادر که آن هم یک شرحی دارد که توضیح دادیم .**

**علی ای حال این خیلی عجیب است بعد هم این نکته که حضرت فرمودند ما لم یطیقوا ، وضع عن امتی ما لم یطقوا ، این هم در کتب اهل سنت نیست، نمی‌دانیم حالا این چه شده متن حدیث هم عجیب است، عرض کردم کرارا مرارا متن حدیث بین اهل سنت خطا و نسیان و اکراه است. اینجا اکراه و خطا و ما لم یطیقوا را اضافه کرده است. ما لم یطیقوا در متون این حدیث بین اهل سنت نیست، بین ما هم از زمان شیخ طوسی آمده در متون ما هم نیست، در متون ما ما لم یطیقوا نیامده است. دیگر حالا چه شده ما هم نمی‌فهمیم، شاید اصحاب هم مثل ما جری نبودند ، ما که گفتیم شاید احتمالا ما نسوا باشد یطیقوا تصحیح به کلمه‌ی نسوا باشد نسیان باشد احتمال دارد.**

**بعد والحلف بالطلاق والعتاق وان لم یکن صحیحاً عندنا من دون الاکراه ایضاً الا ، آن وقت یک اختلاف یک اشکال اساسی هم به استدلال به این حدیث هست و آن اینکه می‌گویند آقا ایشان را ، این اصطلاح را خوب دقت کنید ، حلف را که ما می‌گوییم قسم است، حلف هم به خداست ، به خدا قسم مثلا به پیغمبر به خدا ، ما اصطلاح در کتب فقه داریم حلف به طلاق این شاید در فارسی بخواهیم ترجمه‌اش بکنیم مشکل است، چون حلف یعنی قسم خوردن قسم بخورد به طلاق خوب معنا ندارد.**

**مراد این است، عرض کردم کارهایی که متعارف بود در اهل سنت می‌خواستند بگویند این کار قطعی است این کار حتما همین است درست است من مطلبی که می‌گویم صحیح است مثلا می‌گویند شما در حسابتان صد میلیون پول دارید می‌گوید نه آقا ندارم من یک میلیون دارم، بعد این طور می‌گوید زن من طلاق ، اموال من صدقه ، غلام‌های من آزاد اگر من بیش از یک میلیون داشته باشم. این را اصطلاحا می‌گویند حلف ، حلف به طلاق یعنی این. این اصطلاح فقهی است حالا قسم نیست، والله بالله درش ندارد، نمی‌گوید والله زوجتی طالق ، خوب دقت کنید، تعبیر می‌کند حلف به طلاق مرادشان این است، قسم نیست، حلف نیست این که ایشان می‌گوید حلف به طلاق وان لم یکن .**

**سه چیز را اینها قسم می‌خوردند به اصطلاح یکی طلاق زن، یکی آزاد شدن بردگانش مثلا کنیز یا عبدی داشته باشد یکی هم صدقه‌ی اموالش ، اموالی کلها صدقة نسائی کلها طالق ، عبیدی کلهم احرار اذ کان اموالی اکثر من هذا اینطوری می‌گفتند این متعارف بود آن زمان، اهل سنت متعارف بود نزدشان، نزد ما هر سه باطل است نه اینکه فقط یک طلاقش هر سه باطل است، نه عتق به او محقق می‌شود نه صدقه به او محقق می‌شود این حرفی است که هیچ ارزش وجودی ندارد، اما بین اهل سنت اعتبار دارد.**

**خوب اینجا اشکال این است که این روایت شبهه‌ی تقیه دارد دیگر وقتی امام می‌گوید چون اکراه شده پیغمبر گفت اکراه اشکال دارد قبول نمی‌شود، خوب این کلا باطل است ، نمی‌خواهد اکراه بشود بدون اکراه هم باطل است ولذا اصطلاحا مرحوم شیخ نفرمودند اصطلاحا به این می‌گویند در این رائحه‌ی تقیه است، شبهه‌ی تقیه است. دقت کردید.**

**ایشان می‌گوید حلف بطلاق وان لم یکن صحیحا عندنا من دون اکراه الا اینکه امام استشهاد فرمودند از استشهاد امام یدل علی ان المراد بالنبوی لیس رفع خصوص المواخذه والعقاب الاخروی روشن شد؟**

**البته عرض کردیم صحیح ترش مواخذه نیست عقاب اخروی هم نیست احکام جزائی این را بردارند به جایش بگذارند احکام جزائی ، احکام جزائی این نیست که فقط احکام جزائی برداشته بشود حتی آثار وضعی هم برداشته می‌شود یعنی زنش طلاق داده نمی‌شود، عبیدش آزاد نمی‌شوند، اموالش هم صدقه نمی‌شود. دقت کردید. این یک راهی است و این تقیه درش ندارد. لکن خوب واضح است یعنی مرحوم شیخ مثل اینکه عنایت نفرمودند. اشکال این است خیلی خوب اما اشکال این است که این استشهاد امام شبهه‌ی تقیه دارد.**

**چون عرض کردم کرارا مرارا تکرارا عامه که گفتند طلاقش باطل است با اکراه نکته‌‌اش همین است، اصلا عامه حدیث رفع را توسعه دادند خوب دقت کنید، حدیث رفع که اگر اکراها حلف به طلاق کرد طلاق واقع نمی‌شود عامه این حرف را گفتند به حدیث رفع تمسک کردند عین این تمسکی که امام اینجا کرده است. لذا اینجا شبهه‌ی تقیه دارد.**

**آن وقت عرض کردیم کرارا و مرارا سابقا البته مرحوم نائینی یک قاعده‌ای دارند که این مطلب را این جا هم ایشان تطبیق فرمودند این هم جزو قواعد مرحوم نائینی و آن اینکه گاه گاهی یک روایت ظاهرش تقیه است لکن می‌شود به آن عمل کرد آن وقت این جور ایشان تعبیر دارد خوب دقت کنید گاهی تقیه در صغری است و نه در کبری یعنی ممکن است کبری درست باشد واقعی باشد اما صغری درش تقیه باشد.**

**دقت می‌کنید چه می‌خواهم بگویم ؟ یعنی اصل این مطلب درست باشد مثلا همان روایت به حساب اذا صمت صمنا ذاک الی امیرالمومنین ان صام صمنا وان افطر افطرنا مساله‌ی افطار و صوم به امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین در اینجا مراد سفاح است، خلیفه‌ی اول بنی العباس، ایشان هم شدت بر امام صادق داشت اما به اندازه‌ی دومی نه.**

**اصولا سفاح خیلی بنی امیه را تصفیه کرد سفاح یعنی خون ریز خون خوار ، از بس از بنی امیه کشت گفتند سفاح ، خون ریز به اصطلاح.**

**علی ای حال اما امام صادق را هم احضار کرد به حیره، همین نجف، که این ملاقات در آنجا انجام گرفت، ذاک الی امام المسلمین ان صام صمنا وان افطر افطرنا، مرحوم نائینی می‌فرماید که این مطلب دو چیز است یک این که افطار و صوم دست خلیفه است دست حکومت است این کبری ، این کبری حکم واقعی است.**

**دو این سفاح امیرالمؤمنین ، این صغری این تقیه است. روشن شد؟ گاهی می‌شود یک روایت کبرایش تقیه نیست اما صغرایش تقیه است. لذا مرحوم نائینی این جور می‌فرمایند : ذاک الی امام المسلمین، این درست است این کبری درست است، اما اینکه سفاح امام المسلمین این تقیه است . روشن شد ؟ در این جا هم امام دو مطلب می‌خواهند بفرمایند یک اگر اطلاق شد طلاق درست نیست، این درست است، اگر اکراه شد طلاق درست نیست، این کبری، دو حلف به طلاق هم طلاق است این باطل است، صغری باطل است. روشن شد؟**

**مرحوم نائینی ، چون این روایت شبهه‌ی تقیه دارد، تعجبم از مرحوم شیخ اشاره به تقیه نفرمودند، عرض کردم کسی که با استدلالات اهل سنت آشنا باشد کاملا برایش واضح است، اهل سنت حدیث، من تاریخش را هم عرض کردم، تاریخ را خیلی تکرار می‌کنم برای اینکه ارتکازی شما بشود.**

**عرض کردم از عهد صحابه الی ما بعد یک تصور کلی بود خیلی از احکام در قرآن و در سنت نیامده در روایات نیامده لذا خیلی تلاش شد یک قواعد کلی را پیدا بکنند که حلش بکنند، یکی از آن قواعد کلی حدیث رفع بود، لذا به حدیث رفع تمسک کردند در ابواب فقه نه اینکه خیال کنیم فقط مواخذه بعدها این شبهه پیدا شد که رفع به معنای مواخذه .**

**یکی از حضار : استاد مگر مطلقه شدن زن حکم جزائی است که امام می‌فرمایند یعنی اگر بخواهیم بگوییم مفاد حدیث رفع، رفع احکام جزائی است خوب طلاق دادن زن که**

**آیت الله مددی : می‌خواهیم بگوییم نیست، حدیث رفع مواخذه نیست، به عکس فرمودید شما، این دلیل گرفتند که حدیث رفع مواخذه نیست، چون طلاق زن این حکم وضعی را برمی‌دارد. عرض کردم اصلا این ارتکاز فقهی دنیای اسلام برای شما روشن شد.**

**در قرن اول ودوم که قرن فقهاست اصلا این جزو ارتکازات فقهی‌شان شد که حدیث رفع کلا برمی‌دارد مثلا اگر سجده را نسیان کرد می‌گفتند حدیث رفع می‌گوید نماز درست است چون رفع عن امتی النسیان، خوب دقت کنید. اصلا برای حدیث رفع در تمام ابواب فقه تمسک می‌کردند. این قرن اول و دوم چرا چون نصوص کم داشتند، راست هم بود خیلی از مسائل پیش می‌آمد مثلا سجده را فراموش می‌کردند این در روایات نبود در آیات قرآن نبود این ها آمدند به این ، مثلا اعانه‌ی بر اثم ، لا ضرر ، سر اینکه این قواعد در دنیای اسلام رواج پیدا کرد و این توسعه‌ی عجیب را پیدا کرد این بود.**

**یک در آیات کتاب نبود، دو در روایت نبود، سه که رکن اساسی است به وصایت هم اعتقاد نداشتند و الا اگر اعتقاد به وصایت خوب به امیرالمؤمنین مراجعه می‌کردند، سی سال ایشان بعد از رحلت رسول الله تشریف داشتند خوب به ایشان، چون به وصایت هم قبول نداشتند نتیجه این شد گشتند و گشتند و اطلاقاتی و اطلاقاتی و ادله‌ای حتی به جمله‌ای از آیات کتابی که ظهور نداشت و به اینها دائما تمسک کردند این قواعد کلی تدریجا از آن جا شکل پیدا کرد، مثل اعانه‌ی بر اثم مثل لا ضرر .**

**عرض کردم از قرن دوم به لا ضرر تمسک کردند برای نفی حکم ، نفی تشریع و اثبات حکم این مثلا فرض کنید گر وضو برای شما ضرری است شما وضو نگیرید تیمم بگیرید ببنید هم وضو را برمی‌داشتند هم تیمم را قرار می‌دادند.**

**اگر ایستادن برای شما ضرری است ببینید این را خوب دقت کنید من مثال ایستادن را می‌گویم یعنی لا ضرر را حتی به اجزاء عمل سرایت دادند یک دفعه خود عمل ضرری است یک دفعه اجزاء عمل ضرری است. نماز برای ایشان ضرری نیست اما اگر بایستد ضرری است ایستادن و قیام ضرری است. اینجا آمدند گفتند آنجا هم برمی‌دارد ، قیام را برمی‌دارد وجوب قیام را برمی‌دارد.**

**پس نشسته نماز بخوان، ببینید روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟ وجوب را برمی‌دارد پس نشسته نماز بخوان این مباحثی است که اخیرا در فقه شیعه خیلی رویش کار شد در اصول شیعه ، یک اولا اجزاء را برمی‌دارد یا نه اصلا تشریع ، ناظر به مقام تشریع هست یا نه مرحوم شیخ الشریعة اشکال دارد، هست یا نه؟**

**دو بر فرض برداشت نمی‌گوید پس چه کار بکن ؟ لذا این را از زمان شیخ، مخصوصا زمان شیخ دیگر خیلی معروف شد در حوزه‌های ما لا ضرر مشرع نیست این لا ضرر مشرع نیست یعنی این، روشن شد یعنی چه ؟ می‌گوید قیام ضرری است قیام را برداشتم پس نشسته این پس نشسته می‌شود مشرع ، آیا لا ضرر مفادش فقط نفی است، حدیث رفع مفادش نفی است؟ این را آقای خوئی هم دارند در حدیث رفع مثلا سوره را فراموش کرد یا حمد را فراموش کرد می‌گوید مفاد لا ضرر این که این وجوبش برداشته شد اما مثلا نماز ده جزء است یک جزئش هم حمد است شما حمد را فراموش کردید خیلی خوب برداشته شد اما شما نه تای دیگر را انجام بده مفاد لا ضرر حدیث رفع این نیست، دقت کنید.**

**دو تا نکته روشن شد برای شما یک ، لا ضرر بخورد به مقام تشریع، یک لا حرج بخورد به مقام تشریع، یک اشکالی که در بین فقهای سنی‌ها هم پیدا شد که لا ضرر ، حدیث رفع، رفع عن امتی برای تشریع نیست برای مواخذه است این اشکال مواخذه است، دو اینکه بخورد به ، خورد به تشریع مشرع هم باشد فقط نفی نیست، فقط نه رفع عن امتی، یک چیزی هم قرار داد، یک چیزی هم قرار داد. ضرر را برداشت یک چیزی هم قرار داد. نسیان را برداشت سوره را شما فراموش کردید خیلی خوب وجوبش را برداشت. لکن گفت یجب علیک بقیة الصلاة این دومی ، لذا اشکال . روشن شد تاریخ این حدیث چطور الان زمان ما پیش آمده زمان ما چیست، در حوزه‌های ما چه مناقشه‌ای .**

**پس در قرن دوم خوب دقت کنید از حدیث لا ضرر نمی‌دانم دقت شد؟ یک ، به مقام تشریع می‌زدند می‌گفتند شریعت برداشت، دو به مقام تأسیس می‌زدند می‌گفتند شریعت این را قرار داد. روشن شد ؟**

**آن وقت لا ضرر و لا ضرار متن حدیث است خوب دقت کنید در لا ضرر و لا ضرار دیگر نخوابیده بود لا ضرر و لا ضرار در قرن دوم برای اینکه این معنا خوب روشن بشود دقت کنید، فی الاسلام هم اضافه شد این در قرن دوم اضافه شد، شد لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام لذا من عرض کردم خدمتتان کرارا مرارا در کتب حدیث و در کتب لغت لا ضرر و لا ضرار است، در کتب فقه عده‌ی زیادی‌شان لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام است، چون با فی الاسلام متن فقهی می‌شود دقت کردید، آن معانی که الان ، روشن شد چرا ، آن معانی که گفتیم با کلمه‌ی فی الاسلام درست می‌شد، می‌شد یک متن قانونی. لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام اما لا ضرر ولا ضرار تنها خیلی این مفهوم را نمی‌رساند، معلوم شد؟**

**پس مراد این بود بزنند به مقام تشریع ، تشریعا برمی‌دارد، بزنند به مقام تاسیس تشریعا چیز دیگری قرار می‌دهد، این در قرن دوم شروع شد و بعدها هم ادامه پیدا کرد و عرض کردیم در کتب فقهی و حدیثی که ما داریم ما نداریم ، بله در فقیه به یک مناسبتی آمده لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام فقط در فقیه و الا کلا در کتب حدیث چه شیعه چه سنی لا ضرر ولا ضرار است، در کتب اهل سنت با یک متن واحد آمده فی الاسلام، در ما هم اصلا نیامده فی الاسلام نیامده است. این هم یک شرح تاریخی .**

**پس بنابراین ، مرحوم شیخ می‌فرمایند امام گفته طلاق واقع نمی‌شود پس مواخذه تنها نیست.**

**یکی از حضار : ما اخطئوا را نگفتند ، حکم وضعی را برنمی‌دارد، چون ما اخطئوا را که حضرت فرمودند گفته حکم وضعی**

**آیت الله مددی : نه ما اکرهوا دارد.**

**یکی از حضار : نه می‌خواهم یک مطلبی بگویم آن ما اخطئوا را حضرت نمی‌توانسته بگوید چون حکم وضعی ما اخطئوا قطعا قائلیم.**

**آیت الله مددی : نه برمی‌دارد دیگر**

**یکی از حضار : اگر من خطائا شیشه‌ی کسی را شکستم اگر خطائا شیشه‌ی کسی را شکستم در حکم وضعی باید قطعا پول او را بدهم بر داشته حکم وضعی را در اخطئوا بله**

**آیت الله مددی : این اشکال در قرن سوم احمد بن حنبل دارد احمد بن حنبل می‌گوید معنا ندارد رفع عن امتی الخطاء چون ما قتل خطا آثار دارد چه می‌شود این ؟ عین این اشکال شما، یکی از اشکالات به حدیث رفع که احمد بن حنبل دارد این است که حدیث رفع درست نیست چون رفع عن امتی الخطاء با اینکه ما در شریعت احکام برای خطا داریم ، قتل خطا است .**

**و لذا مرحوم نائینی قاعده‌ای دارد می‌گوید احکام ما سه جور است یک احکامی که بر عنوان عمد است مثل من افطر متعمدا، خوب در صورت خطا اصلا موضوع ثابت نیست، من افطر متعمدا.**

**دو احکامی که بار می‌شود روی عنوان خطا مثل من یقتل مؤمنا خطاءاٌ .**

**سه احکام که بار نشده مثلا اقم الصلاة لدلوک الشمس بار نشده به عنوان امر و لا خطا ، یرکع درش نه خطا دارد، می‌گوید حدیث رفع این احکام سوم می‌گیرد، حدیث رفع نه آن اولی را می‌‎گیرد چون عنوانش تعمد است اگر تعمد نبود موضوع محقق نشده نمی‌خواهد حدیث رفع بیاید، حدیث رفع دومی را نمی‌گیرد چون موضوعش خطا است، معلوم نیست که آنها را بگیرد چون آن موضوعش خطا است. پس حدیث رفع قسم سوم را می‌گیرد نه در لسانش تعمد هست نه خطا، هر حکمی که در لسانش نه تعمد باشد نه خطا، این هم جواب مرحوم نائینی از این اشکال احمد بن حنبل .**

**احمد بن حنبل اشکال دارد به حدیث رفع ، عرض کردیم این بحث‌ها در طول تاریخ اسلامی خیلی جالب است خیلی جای توجه دارد یعنی سر اینکه مقدار زیادی از احکام را با اینها و شاید هم یک مقداری از نهی ائمه از قیاس و این جور چیزها این بود به هر حال حدیث رفع در معروف ما شش تایی یا نه تایی است و آن هم سند روشنی ندارد.**

**کلا حدیث رفع عرض کردم به متن سه تا و چهار تا هم ما داریم شش تا و نه تا و اینها و هشت تا هم داریم سند ندارد الا همین سندی که در کتاب بزنطی است در کتاب ماست، تنها حدیث رفعی که در نزد شیعه سندش صحیحش همین است، روشن شد ؟ همین که صحیح بزنطی به تعبیر ایشان، که این هم خیلی مشکلات دارد نه اینکه یکی .**

**یکی از حضار : صحیح رجالی دیگر ؟**

**آیت الله مددی : بله صحیح رجالی ، رجالیا صحیح است ، حالا آیا نسخه‌ی محاسن مختلف بوده چرا علمای بعدی نقل نکردند در شما لم یطیقوا آمده کسی ما لم یطیقوا را نقل نکرده در حدیث ، مشکلات دارد حدیث آن که سندش صحیح صحیح دارد همین است که این هم مشکلات دارد، بقیه‌اش که آن هم مشکلات خاص خودش است سند ندارند .**

**پس بنابراین نمی‌دانم مطلب ما روشن شد مرحوم نائینی از این راه حلش می‌کند کبری برای واقع است ، صغری تقیه است، این اشکال شیخ، شیخ اینطور جواب داده که استشهاد امام، نه اینطوری بگوییم اینکه در حال اکراه آثار وضعی برداشته می‌شود خوب ببینید نه فقط مواخذه ، آثار وضعی، طلاق صحیح نیست ، آثار وضعی در حال اکراه برداشته می‌شود این کبری، این که اگر اکراه شد به قسم به طلاق این هم برداشته این صغری این درش تقیه است.**

**اما اینکه اگر انسان طلاق داد طلاق عادی اکراها آن واقعی است. و این حرفی را که مرحوم آقای نائینی زده حرف خوبی است لکن الکلام کل الکلام در اثباتش یعنی باید یک شاهد خارجی باشد که آیا تقیه به لحاظ کبری است یا صغری یا هر دو، ذاک الی امام المسلمین شاید در کبری هم امام تقیه کرده چون اهل سنت به اصطلاح روزه .**

**عرض کردیم در روزه هم دقت کنید اهل سنت یک رای واحد نیست که ایشان اینجا در این روایت آمده ، آن روایت دو تا متن دارد آن اثر فقهی دارد، در یک متنش دارد که وقتی به امام عرض کردم امام فرمود من امروز قطعا می‌دانم از ماه رمضان است لکن افطار کردم بعد می‌گوید آقا قطعا می‌دانید چرا افطار کردید حضرت می‌فرمایند لان افطر من شهر رمضان احب الی من ان یضرب عنقی، یک روز را افطار بکنم بهتر از این است که من را بکشند برای خاطر این جهت .در این جا دو تا متن است خوب دقت کنید، ان افطر یوما من شهر رمضان فاقضیه درش دارد در یکی اقضیه ندارد آثارش هم در فقه واضح است. علی ای حال هر دو متن هم سندش ضعیف است. به لحاظ سند ضعیف است .**

**مشکل این است که شاید اصلا صوم به حکم خلیفه کلا در کبری هم تقیه باشد. این که ذاک الی امام المسلمین ان صام صمنا وان افطر افطرنا یکی از آراء اهل سنت است یک رای هم هست که نه حتی اگر خلیفه گفت روز عید است ما قبول نمی‌کنیم خود ما اگر رویت کردیم یک روز قبلا رویت کردیم عید است رای دیگری بین اهل سنت هست در اول ماه رمضان حکم خلیفه متبع نیست در آخر ماه رمضان متبع است. ما نداریم این حرف‌ها را آنها دارند.**

**چرا چون در اول ماه رمضان روزه گرفتن است مهم نیست من امروز ماه را دیدم روزه می‌گیرم خلیفه گفت فردا اول ماه است. مهم نیست، اما در افطار چون نماز عید دارد نماز عید پدیده‌ی اجتماعی ظاهره‌ی اجتماعی است نمی‌شود من تنهایی نماز عید بخوانم نماز عید چون خیلی جاها هم خود خلیفه می‌آمد نماز عید می‌خواند اصلا شاید تعجب بکنید در مراکش الان در روز عید فطر به حساب که افطار است ، در روز عید قربان معذرت می‌خواهم عید اضحی اصلا خود سلطان پادشان مراکش یک گوسفند می‌آورند جلویش می‌خوابانند با چاقو خودش سر می‌برد اول خود سلطان سر گوسفند را می‌برد بعد وزرا به ترتیب هر کدام یک گوسفندی را یعنی این قدر تاکید روی سنت ذبح هست، روی ذبیحه هست که خود پادشاه به حساب شروع می‌کند به ذبح حیوان .**

**علی ای حال یک مطلب دیگر هم این است که خود این مطلب باید اثبات بشود که خود کبری شاید تقیه باشد. پس ما نیاز داریم به یک دلیل خارجی دقت کنید با یک دلیل خارجی کبری ثابت بشود اگر با دلیل دیگری نداشتیم با همین دلیل واحد نمی‌توانیم بگوییم کبری واقعی است صغری تقیه است اشکال بنده هم به مرحوم نائینی این است .**

**وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین**